

در خدمت و خیانت

روشنفکران

جلال ال احمد



آل احمد، جلال، ۱۳۰۲-۱۳۴۸.
در خدمت و خیانت روشنفکران/ جلال آل احمد.
تهران: مجید، ۱۳۸۷.
۴۲۴ ص.

ISBN: 978-964-453-086-9

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
۱. روشنفکران -- ایران. ۲. تفکر دینی -- ایران --
تاریخ -- قرن چهارده. ۳. ایران -- زندگی فرهنگی.
۳۰۵ / ۵۵۲۰۹۵۵ HM۷۲۸ / ۲۷ د ۴

۱۳۸۷

۱۱۹۵۸۶۳

شماره کتابشناسی ملی



در خدمت و خیانت روشنفکران

جلال آ. احمد

چاپ پنجم، تهران، ۱۴۰۳

۲۰۰ نسخه

نسخه‌پردازی و آماده‌سازی: گروه تولید انتشارات به‌سخن

لیتوگرافی مهر، چاپ گلچین‌نوین، صحافی کیمیا

طرح جلد: احمد قلینزاده

همه‌ی حقوق برای انتشارات به‌سخن محفوظ است.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۵۳-۰۸۶-۹

آدرس دفتر: تهران، انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، کوچه نوروز، پلاک ۱، واحد ۲

تلفن: ۶۶۹۷۸۴۵۳ - ۶۶۴۹۵۷۱۳ - ۶۶۴۹۱۵۸۸

ناشر همکار: انتشارات به‌سخن

www.majidpub.com

۳۲۵۰۰۰ تومان

می خوانید:

- درآمد ۷
- فصل اول: روش تفکر چیست؟ کیست؟ ۱۳
- فصل دوم: روش تفکر خودی است یا بیگانه؟ ۴۵
- به ضمیمه دو فصل از «آنتونیو گرامشی» و آمار تخمینی
مشاغل روش تفکری در ایران
- فصل سوم: زادگاههای روشنفکری ۱۲۷
- به ضمیمه فصلی از کتاب روشنفکران چینی و غرب
به قلم: وای. سی. وانگ
- فصل چهارم: روشنفکران سنتی: نظامیان و روحانیان ۱۹۷
- به ضمیمه صفحاتی از ای جلال الدین رزای آقاخان کرمانی
و سخنرانی ۴ آبان ۴۳ قم حضرت «امام خمینی»
- فصل پنجم: روشنفکر ایرانی کجا است؟ ۲۸۹
- (جای شجره نامه سه خانواده روشنفکر)
- فصل ششم: نمونه های اخیر روشنفکری ۳۳۵
- به ضمیمه نامه هایی چند
- فصل هفتم: روشنفکر و امروزه روز ۳۹۷
- و حرف آخر دفتر ۴۲۰

درآمد

در سلسله مراتب هر صنف و حرفه‌ای، مثل نجاری یا کفاشی یا خیاطی و حتی رادیوسازی و تراشکاری — که از حرفه‌های جدیدند — مدارجی داریم مثل پادوی، بعد از آن، بعد کارگری، بعد سرکارگری، بعد استادکاری، بعد استادی و هر کدام از این مدارج، با اسمی و معنای مشخصی و نشان‌دهنده یک درجه معین از یک سلسله مراتب شغلی و حکایت‌کننده از تکاملی که در نفس پیمودن آن مراحل مستتر است و هر کدام از این تعبیرها که برشمردم، با بار معینی از فرهنگ و سابقه‌ای و خارجی و به هر صورت، آشنا و در دسترس فهم همگان؛ چه برای من که معلم و برای شاگردم؛ چه برای نفتی دوره‌گرد و چه برای رئیس شرکت نفت؛ چه برای زندانی و چه برای زندانبان و نه هیچ چیز در این تعبیرها گنگ یا مرده یا از دور زمان بیرون افتاده و همه زنده و حی و حاضر که هر روز صدها بار به کارشان می‌رسد و با مصداق خارجی هریک از درجات آن صنفها و حرفه‌ها سروکار هم داریم. به اثر بخاری گرفته است، یا در اتاق باد کرده؛ یا حوض ترکیده. می‌روی در دکان «هنگر یا نجار یا سراغ بنای محل که:

— خواهش می‌کنم شاگردتان را بفرستید یک خرده کاری داریم...
و می‌ادا برای چنان کارهای خردی، خود استاد را احضار کنی که نخواهد آمد.

یا در سلسله مراتب فرهنگی و آموزشی. نوآموز است در کودکستان؛ بعد دانش‌آموز است در دبستان و تاحدودی در دبیرستان؛ بعد دانشجو است در دانشگاه و الخ... و معلم در سراسر این مدارج، گرچه به هر صورت همان یک معلم است؛ اما خود اسمها دارد و درجات مختلف. اسمها و تعبیرهایی که

هر کدام حکایت‌کننده‌ای دقیقند؛ حتی از مقدار حقوق یک معلم؛ چه رسد به مقدار معلوماتش یا تصدیق‌نامه‌هایی که گرفته. کمک‌آموزگار است در کودکستان. آموزگار است در دبستان. دبیر است در دبیرستان؛ بعد استادیار است در دانشگاه. بعد دانشیار، بعد استاد و همین‌جور... و درست است که شباهتی لفظی هست میان استاد که آخرین عنوان برای یک معلم برجسته دانشگاه است و استادی که در آخرین درجات، مثلاً حرفه‌ای همچو نجاری به‌سر می‌برد؛ اما متوجه باشید که دقت زبان محاوره، حتی میان این دو را فرق گذاشته. اولی را استاد می‌گوییم و دومی را اوسا.

در سلسله‌مراتب تصوف (که این روزها، بسیار می‌کوشند تا از آن جانثری برای مذهب بسازند و ناچار باب روز است. با یک شاخ گل رادیویی اش و «هو - حق‌گفته‌های مسخره قرتیها و الخ...») با آن هفت شهرش که عطار گشت را سوک در وادی طلب، بعد عشق، بعد معرفت، بعد استغنا، بعد توحید، بعد حیرت و فنا... همه مقامات و درجات معین است و باید راهی را، قدم به قدم، پیمود تا از هر ی و پوچی به چیزی و کسی رسید. یا در سلسله‌مراتب مانویان با سماعون (نبوشاکان) و صدیقون و برخوانها. یا در سلسله‌مراتب باطنیان و اسماعیان و... و در هر دستگاه یا بنیاد فرهنگی و اجتماعی دیگر، مثل ورزش (با: روزن، سنگین‌وزن و الخ...) یا موسیقی (با: متمایل، شنونده، علاقمند، منقد، وارد صاحب‌نظر، صاحب‌پنجه، استاد، صاحب‌مکتب و الخ...) که سراغ بدهید چیزی - در حدود همان درجات که در آغاز برشمردم، معین است و به‌هر صورت، مدرج نشانه‌گذاری‌شده‌ای در دست هست با مفاهیم روشن و تکالیف و وظایف مشخص برای هر کسی در هر درجه‌ای و اگر در خانه حافظه نیز از مقوله‌های فرهنگی دیرینه‌سال، چیزی دندانگیر حاضر نداشته باشی برای شناخت آن مدرجها و مشخصات هر درجه، کتابها هست و دفترها و کافی است که یکیشان را ورق بزنی و با مختصر جستجویی ببینی که هیچ نکته‌ای گنگ نمانده و تکلیف هیچ سالکی در هیچ مدرج اجتماعی یا فرهنگی، در حتی یک قدم سر به‌هوا، نامعلوم نمانده است.

از این دست هنوز مثالهای فراوان می‌توان آورد؛ حاکی از اینکه چه در حوزه مسایل فرهنگی و علمی و چه در قلمرو مسایل اجتماعی و سیاسی، ما هرگز عادت به بی‌تکلیفی نداشته‌ایم یا به ابهام؛ اما من نمی‌دانم با این تعبیر روشنفکر چه باید کرد؟ و بدتر از آن با خود او. با این اسم و مسمایی که از صدر مشروطیت تاکنون بیخ ریش زبان فارسی و ناچار به سرنوشت فارسی‌زبانان بسته است و نه حد و حصری دارد و نه مشخصاتی و نه تکلیفش روشن است و نه گذشته‌اش (و مگر با این مشخصات فعلی، روشنفکر گذشته‌ای وستی هم دارد؟) و نه آینده‌اش. آخر این روشنفکر یعنی چه؟ و یعنی که؟ روشنفکر کیست؟ کجای کدام مدرج جا می‌گیرد؟ و این مدرج فرهنگی است یا سیاسی و اجتماعی؟ یا علمی است؟ آیا مثل دیپلم و لیسانس یک تصدیق‌نامه علمی است؟ یا یک مقام اجتماعی است؟ آیا در آن حکایت گنگی از بازگشت به دست‌انداخته کاست دوره ساسانی نیست؟ یا از یک نوع اشرافیت جدید که شهرنشین تازه‌پدید برای خود می‌تراشد؟ و بعد؟ اول چه چیز یا چه کس باید بود تا بعد روشنفکر شد؟ و پس از آن به کجا خواهد رسید؟ یا به چه درجه‌ای؟ و همین جور سؤال.

اگر فرض کنیم که به دلالت مفهوم ظاهری؟ باید سراغ دنیای فکر و دانش و فرهنگ رفت، آیا می‌توان گفت که: یک آدم اول می‌سواد است؛ بعد باسواد می‌شود؛ بعد دیپلم می‌گیرد؛ بعد می‌شود روشنفکر؟ بعد لیسانس و بعد دکترا؟ یا اول باید دکترا در یک رشته بود تا روشنفکر قلمداد شد؟ و آن وقت پس از آن؟

از در دیگر وارد بشوم. آیا می‌توان گفت فلانی روشنفکرتر از بهمانی است؟ و اگر بتوان، آیا به این دلیل صفت تفضیلی به کار رفته که فلانی بیشتر از بهمانی درس خوانده؟ یا به این دلیل که فرنگ هم رفته؟ یا به این دلیل که کتاب هم نوشته؟ و نکند که روشنفکری اصلاً یعنی فرنگ رفتگی؟ یا غربزدگی؟ این آخری را به سرعت در غربزدگی نشان داده‌ام و گفته‌ام که چنین نیست؛ اما چنین که می‌نماید، همین ابهامها — و نیز بی‌جواب ماندن تمام سؤالهایی که برشمردم — تا حدودی موجب شده است که هیچکس تاکنون هیچ ملایی را یا

هیچ نویسنده مذهبی را یا هیچ واعظی را، روشنفکر ندانسته؛ گرچه شرایط اصلی روشنفکری (که پس از این خواهم شمرد) نیز در آن ملا یا واعظ یا نویسنده مذهبی، جمع باشد. درست است که سنت پرستی غایی و تحجر فکری روحانیت، در اغلب موارد نفی کننده اصلی روشنفکری است (از این نکته هم به تفصیل سخن خواهد رفت).

اما آخر باید یک جایی شرایط روشنفکری توضیح داده شده باشد و خود این تعبیر روشنفکر تا به آن حد صاحب معنی و حدود و تعاریف شده باشد که بتواند دید فرق یک ملا با یک روشنفکر چیست؟ یا در یک ملا چه شرایطی از روشنفکری یا چه مقدماتی برای آن جمع هست یا نیست.

به رصورت، می بینید که تعبیر روشنفکر با گنگی فعلی اش در معنی و مفهوم، راه را به هیچ جا نیست. باز هم مثل بزنم:

باسوادتر و سوادتر می گویم یا داناتر و نادان تر یا باهوش تر و خنگ تر؛ اما روشنفکر تر و تارناتر؟ کز تر چطور؟ پس آیا می شود استنتاج کرد که روشنفکر هم مثل دانا یا نادان یک صفت است؟ چون مفهوم متضادش را هم داریم؛ یعنی صفت مقابلش را؟ یا چو اصلاً نمی توان درجاتی برای روشنفکر و روشنفکری قایل شد، پس نمی توان آن را یک صفت دانست؟ پس روشنفکر چیست؟ آیا بیان یک حالت و کیفیت نیست؟ که هست و حالت و کیفیت چه چیز یک آدم؟ قد و قامتش؟ لباس پوشیدنش؟ آداب معاشرتش؟ قدرت فکری اش؟ دانش و فرهنگش؟ یا برداشتی که از امور جهان دارد؟ گویا روشن باشد که روشنفکری دخلی به قد و قامت آدمی یا به سر و وضعش یا به زن و مرد بودنش یا به پیر و جوان بودنش ندارد. روشنفکری اطلاقی است در حوزه مسایل اندیشه و عقل، در قلمرو بینش آدمی، در برداشتی که از امور روزگار دارد.

علاوه بر این، گویا یک نکته دیگر هم دارد روشن می شود و آن اینکه، روشنفکر و روشنفکری یک امر نسبی است؛ یعنی که اگر در فلان ده یک میرزابنویس به علت بی سوادی عام اهالی، روشنفکر و فهمیده تلقی بشود، همان میرزابنویس در شهر، یکی از عوام الناس است و آن وقت آیا به این تعبیر

می‌توان جهان‌دیدگی را از لوازم روشنفکری دانست یا مقدمه‌اش؟ مثلاً آیا فلان پیرمرد دنیا‌دیده و سرد و گرم روزگار چشیده و تجربه‌ها آموخته در جمع خانواده‌اش، با فرزندان و نوادگان و عروسان و دامادهای جوان، یک روشنفکر است؟ چون برای حل و عقد مشکلات خانواده نوعی کدخدایی می‌تواند؟ می‌بینید که باز هم نمی‌شود. پس بگذارید باز از یک در دیگر وارد بشوم؛ از در قلمرو اجتماعات.

آیا روشنفکری یک درجه اجتماعی است؟ و روشنفکر، عضوی از یک طبقه است؟ می‌شود گفت طبقه روشنفکران؟ چنانکه در احزاب کمونیست عالم مرسوم است؟ نه از کارگران و کشاورزان و روشنفکران به عنوان سه رکن اصلی سازنده بنا، اجتماع سخن می‌گویند؟ یا به عنوان سه طبقه مختلف که ابزار کار مختلف دارند؟ اگر کارگران و دهقانان عضو یک حزب کمونیست برگزیدگان طبقه خویشند، آن می‌توان روشنفکران عضو همان حزب را هم برگزیدگان همان طبقه خویش خواند و مگر نه اینکه روشنفکران برگزیدگی را در هر جا برای خویش انحصار کرده‌اند؟ اگر آن وقت آیا لزومی دارد که از معارضه دایمی کارگران و روشنفکران در احزاب کمونیست مثالی بیاورم؟ می‌بینید که هنوز سؤالات بسیار است.

به هر جهت، تنها وقتی می‌توان تکلیف روشنفکر را معین کرد که به تمام سؤالاتی که گذشت پاسخی داده بشود و به بسیاری سؤالات دیگر، مثلاً به اینکه روشنفکران تا چه حد در طرح‌ریزی آینده یک مملکت مؤثرند؟ یا چرا در روزگار ما، روشنفکران نیز به همان اندازه بی‌اعتبار شده‌اند که مالکان و دولاها و سلطنه‌ها؟ یا چرا روشنفکران ایده‌آلها را به خاطر نان و آب فراموش کرده‌اند؟

یا اینکه آیا درست است که شرکت در قدرت حکومت‌های نفتی از روشنفکران سلب حیثیت می‌کند؟ و پس شرایط شرکت روشنفکران در قدرت حکومت‌ها چه باید باشد؟ و بعد وضع روشنفکران در قبال حکومت‌ها در مملکتی مثل ایران چه باید باشد؟ و بعد چه فرقه‌ای هست یا باید باشد میان روشنفکر ایرانی و اروپایی در مقابل حکومت یا در مقابل مذهب یا در مقابل کمپانی

خارجی؟ یا درمقابل استعمار؟

امیدوارم که جواب همه این سؤالات را در این دفتر بیابید؛ گرچه به صورت طرحی، یا پیشنهادی و اگر نیافتید نیز غمی نیست که آخرین دعوی این دفتر و صاحبش این است که طرح‌کننده سؤالاتی باشد در تمام این زمینه‌ها که برشمردم.



طرح اول این دفتر در دیماه ۱۳۴۲ ریخته شد؛ به‌انگیزه خونی که در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ از مردم تهران ریخته شد و روشنفکران درمقابلش دستهای خود را به امتنانی شستند. در اواخر ۱۳۴۳، دست‌نویس اول آن آماده شد که ده‌پانزده نسخه عکسی آن به دست دوستان و آشنایان رسید. در ۱۳۴۵، دو فصل آن در مجله جهان نو که دوست دیگرم رضا براهنی می‌گرداند، درآمد و اکنون نسخه کامل آن پس از چندین بار زیروبلا شدن، ترجمه‌هایی از متن انگلیسی را در آن سیر کرده است که از او چه تشکری می‌توانم کرد؟ آقایان فریدون آدمیت، علامه رضا امامی، ناصر پاکدامن، حسین ملک، خلیل ملکی، منوچهر هزارخانی، هریک در تهیه متنهایی که در این دفتر به آنها مراجعه‌ای شده است، راهنماییها کرده‌اند. به این صورت، از همه ایشان تشکر می‌کنم و امیدوارم کاری شده باشد لایق ذکر نام ایشان. متنهایی که در ضمیمه آورده‌ام یا نه به آن کوتاهی بوده است که بتوان در متن کتاب بخششان کرد و یا نه به آن بی‌اهمیتی که بتوان سر و دستشان را به شکست و اکنون در عین حال که متنهایی هستند مؤید اصل مطلب، به‌تنهایی نیز قابل خواندن و بهره‌بردن‌اند.